

آلبر کامو

❖

حکومت نظامی

شهر بندان

❖

ترجمه:

دکتر یحیی مروستی

برنده جایزه بهترین ترجمه ۱۳۳۷



مقدمه مترجم

عقاید فلسفی و سبک نگارش کامو

برای اینکه خوانندگان گرامی این نمایشنامه بهتر و دقیق‌تر بتوانند مفاهیم کلمات کامو را دریابند لازم است که تا حدی او را بشناسند و به سبک نویسندگی و عقاید فلسفی او آشنا شوند. آلبر کامو که از مادر اسپانیایی و از پدر فرانسوی است در ۷ نوامبر ۱۹۱۳ در موندوی الجزایر دیده به زندگی گشود. پدر وی که کشاورزی بیش نبود، در مارن کشته شد و نایغه ما را در عنفوان شباب با دژخیم فقر و تنگدستی تنها گذاشت. به همین علت کامو تحصیلات گوناگونی را پیش گرفت و سرانجام بیماری سل او را از ادامه تحصیلات عالیه در رشته فلسفه بازداشت.

آلبر کامو در اوان جوانی با مسافرت طولانی به سیر و سیاحت شهرهای مختلف پرداخت و بعد از مدتی تئاتر و نمایش‌های دسته‌جمعی را تشکیل داد و بالاخره به پاریس آمد و روزنامه‌نویسی پیشه کرد.

به سال ۱۹۳۷ اثری به نام «پشت و رو» انتشار داد و بعد به سال ۱۹۳۸ کتابی را به نام «جشن‌ها» به طبع رساند. در دوره اشغال فرانسه از طرف قوای نازی به گروه مقاومت مخفی پیوست و با دسته «رنه لینو» که به سال ۱۹۴۴ از طرف اس - اس‌ها تیرباران شد همکاری می‌کرد. بعد از آزادی فرانسه از قید اسارت مهاجمین آلمانی مدیریت روزنامه «نبرد» را به عهده گرفت و مدت زمانی هم در اداره آن همت گماشت.

سرباز گروه مقاومت سال‌های اشغال فرانسه به سال ۱۹۴۷ نخستین موفقیت رسمی را در زندگی ادبی خود به دست آورد. جایزه «کرتیک» (انتقاد) برای اثر معروف «طاعون» کسب کرد. ده سال بعد یعنی در سال ۱۹۵۷ نویسنده جوان و لاغر اندام الجزایری موفق شد در

برجسته‌ترین جایگاه افتخار ادبی جلوس کند و افتخاری که شاید به ناحق به والری و کلودل تعلق نگرفت او به حق نصیب خود کند و جایزه ادبی نوبل را در یافت نماید.

آلبر کامو تعداد زیادی داستان و اثر ادبی به رشته تحریر در آورده که به ترتیب سال‌های انتشار عبارتند از:

پشت و رو ۱۹۳۷، جشن‌ها ۱۹۳۸، بیگانه ۱۹۴۲، واقعیات ۱۹۴۲، طاعون ۱۹۴۷، افسانه‌ی سیزیف ۱۹۴۷، یاغی ۱۹۵۱، تابستان که قطعاتی کاملاً ادبی است ۱۹۵۴، سقوط ۱۹۵۶ و بالاخره پناهگاه و قلمرو ۱۹۵۷.

و نیز نمایشنامه‌هایی که تا به حال انتشار داده عبارتند از:

شورش آستوری‌ها ۱۹۳۶، سوء تفاهم ۱۹۴۵، کالیگولا ۱۹۴۵، حکومت نظامی ۱۹۴۸، درستکاران ۱۹۴۹ و بالاخره تنظیم کتاب «نماز برای یک راهبه» اثر فولکنر برای تئاتر به سال ۱۹۵۶.

از شرح حال کامو می‌توان دریافت که با این گذشته‌پر از رنج و شکست روحیه و طرز فکر او چگونه باید باشد.

کامو زندگی را در یک کلمه تعریف می‌کند: «پوچ». وی به این تعریف ایمان دارد و در رمان‌ها و پیس‌های مختلفی که نوشته است همیشه از این پوچی و بیهودگی که زندگی نام دارد صحبت می‌کند. در نخستین نمایشنامه با ارزش او «سوء تفاهم که معرف کامل این طرز فکر کاموست» مسئله به خوبی طرح شده است. این وادی شن‌زاری که از جنایتکاران مملو است دنیای پوچ و بی‌معنی ماست. ژان بیگانه‌ای که به در می‌گوید سئوالی است که طرح می‌شود و جسدی که در عمق رودخانه به سنگ می‌خورد و قطعه‌قطعه می‌شود و می‌گردد جواب آن است. ژان قهرمان داستان سوء تفاهم در اتاق پر اضطراب هتل تنهاست. او از این تنهایی وحشت دارد: «همین‌طور است در همه اتاق‌های هتل در تمام ساعات شب، برای انسان تنها سخت می‌گذرد و حالا آن اضطراب و نگرانی قدیمی من در حفره‌های بدن من مثل زخم عمیقی که بر آن دست بزنند و تحریک‌اش کنند می‌خزد و تحریک می‌کند. من می‌دانم آن چیست؟! نامش را نیز می‌دانم: ترس از تنهایی ابدی ترسی که جوابی ندارد». ولی مارتا خواهر ژان که چند ساعت پیش از آن ژان را کشته است نتیجه را به دست می‌آورد و جواب مسئله را می‌دهد: «این موجودیت به چه درد می‌خورد؟ این ندای عظیم روح یعنی چه؟ برای چه به

طرف دریا یا به سوی عشق فریاد زدن؟ این مسخره است...» جواب: «این... این خانه رنج‌آور است که در آن ما بالاخره یکی روی دیگری فشرده می‌شویم. می‌فهمید درد و رنج شما خیلی کمتر از بیدادی است که بر انسان روا می‌دارند. بروید از خدای خودتان بخواهید که شما را مثل سنگ کند. این سعادت است که خدا برای خود برگزیده است تنها خوشبختی حقیقی این است^۱.

مثل خدا عمل کنید و در مقابل تمام فریادها و استغاثه‌ها کر باشید. تا وقت باقی است با سنگ همگام شوید. ولی اگر حس می‌کنید که برای ورود به این آرامش کور خیلی ترسو و زیون هستید بیایید به ما ملحق شوید. به ما، در خانه مشترکمان پیوندید. شما حق اختیار یکی از این دو را دارید. یا زندگی مانند سنگ. یعنی سعادت احمقانه دنیا. یا بستر لژ و چسبنده‌ای (عمق رودخانه) که ما در آن منتظران هستیم. بنابراین، تنها راه حل زندگی پوچ انتخار است نه فقط انتخار شخصی و عملی، بلکه یک انتخار کلی. انسانی که زندگی خود را درهم می‌نوردد تمام انسان‌هایی را که او نماینده آنهاست دعوت می‌کند که از او برای حرکت به طرف مرگ پیروی کنند. به همین علت است که کامو در نخستین سطر کتاب افسانه سیزیف می‌نویسد:

«فقط یک مسئله فلسفی واقعاً جدی وجود دارد آن هم انتخار است». در حقیقت این منطقی است که اگر زندگی بیهوده است و پوچ، خیلی احمقانه و زبونی است که انسان آن را تحمل کند و منتظر باشد که دیر یا زود مرگ بیاید و به آن خاتمه دهد. «مقام انسانی نباید اجازه دهد که آلت بازی‌های فریبکارانه زندگی شود، بلکه باید عملی را که با اراده‌اش تحقق می‌پذیرد تحقق بخشد و از این بیهودگی نفرت‌انگیز خود را برهاند». ولی قهرمان جایزه نوبل ۱۹۵۷ در همان کتاب افسانه‌های سیزیف انتخار را رد می‌کند و با استدلال فلسفی مخصوص به خودش آن را نمی‌پسندد. خلاصه ساده این کتاب این است که مردی که برای رهایی از پوچی زندگی به مرگ متوجه می‌شود محققاً زندگی را مردود می‌داند. اما از همین مردود دانستن زندگی به علت پوچی آن یک عمل شناسایی به پوچی را انجام می‌دهد، در نتیجه اعتراف می‌کند که به وسیله پوچی و بیهودگی زندگی شکست خورده و مقهور آن شده است. پس خود را کاملاً در اختیار آن می‌گذارد، یعنی به پوچی می‌گردد، با این عبارت که خود را در

اختیار پوچ‌ترین پوچ‌ها یعنی مرگ می‌گذارد. بنابراین، انتخاب مرگ پاسخ به مسئله پوچی زندگی نیست. نتیجه عصیان علیه زندگی نباید تسلیم به مرگ باشد. تسلیم شدن در برابر دشمن مرموز کار آسانی است. ولی قابل جمع با فکر و منطق کامو نیست. فلسفه او بر عصیان و طغیان بنا شده نه به روی قبول و تسلیم. ژرژ باتای می‌گوید: «کامو اخلاق را روی عصیان بنا می‌کند...» و اضافه می‌نماید که: «عصیان یک آشتی‌ناپذیری انسان است با قوانین و محدودیت‌ها». نخستین محدودیتی که انسان رد می‌کند پوچی زندگی است. ممکن است که استدلال انسان برای رد این محدودیت به وسیله پوچی به طور مسلم مخدوش و خورده شده باشد، ولی هر چه این استدلال بیشتر مورد تهاجم پوچی زندگی قرار گیرد بیشتر روحیه عاصی مدافع اوست. در نتیجه می‌تواند در برابر پوچی مقاومت کند، بدون اینکه از زحمات و رنجی که باید برای زندگی کردن در کنار و مقابل تحمل کرده شانه خالی کند. پس او زندگی می‌کند. در یکی از صفحات افسانه‌های سیزیف نشان داده شده که چگونه موضوع کاملاً معکوس شده و مسئله انتحار کلاً از بین رفته است:

«اخیراً موضوع مورد توجه این بود که بدانیم که آیا زندگی بایستی معنایی داشته باشد تا بتوان زندگی کرد یا نه، ولی در اینجا برعکس به نظر می‌رسد که هر قدر زندگی بی‌معنی‌تر باشد بهتر می‌توان به آن ادامه داد. زندگی برای کسب تجربه و به خاطر یک سرنوشت قبول آن زندگی به طور کامل است. بنابراین، انسان به خاطر سرنوشتی که می‌داند پوچ است زندگی نخواهد کرد. ولی انسان تمام همس را بکار می‌برد تا جلو این پوچی را که به وسیله وجدان انسانی تظاهر می‌کند بگیرد. با انکار یکی از چیزهای متضادی که به وسیله آن به زندگی ادامه می‌دهد خود را از آن رهایی می‌بخشد و با فسخ عصیان، وجدان از مسئله فرار می‌کند. به این طریق عصیان دائمی در تجربه فردی تغییر شکل می‌یابد. زندگی کردن یعنی پوچ را به زندگی واداشتن. به زندگی واداشتن، یعنی به آن توجه کردن. و چون باید این پوچ را از بین برد آن حالت منحصراً فلسفی پیدا می‌شود که عصیان است....»

این عصیان بدون امید ولی عروج افکار باطنی است. و پشتوانه یک سرنوشت خوردکننده‌ای است که تسلیم نباید همراه آن باشد.»

در منطق کامو و دنیای او امید وجود ندارد. دنیای او زندگی در بسته‌ای است (که وضع سمبلیک آن را می‌توان در کتاب طاعون او دید). به همین علت «عصیان او بدون امید است». در همین دنیای در بسته است که کامو به پوچ به وسیله «عصیان من آزادی من و هوس من» و

از آنها به حد کمال باید استفاده کنم. پاسخ می‌دهد.

«فقط به وسیله بازی وجدان من آنچه را که دعوت به مرگ بوده است تبدیل به قاعده زندگی می‌کنم - پس انتحار را رد می‌کنم.»

آندره روسو (کتاب ادبیات قرن بیستم) جمله‌ای در همین مورد دارد که خیلی جالب توجه است. وی می‌گوید: «خودکشی تنها راه حل منحصری است که وجود دارد. ولی این یک تقلب و کلاهبرداری یک موجود زنده است در برابر زندگی.»

توسل به مرگ یک روش ناپسندیده تسلیم است در چهار دیواری بسته زندگی. این جمله شبیه به همان امیدواری ابدی است که انسان می‌تواند در زندگی داشته باشد.

در همان کتاب افسانه سیزیف در مورد اینکه چگونه پوچی زندگی بر عده‌ای نامعلوم و بر عده‌ای دیگر معلوم است و با این حال به زندگی ادامه می‌دهند. کامو تشبیه جالب توجهی دارد. و ضمناً مسئله را طرح می‌کند و جواب می‌دهد.

«در موزه‌های ایتالیا نوعی از پرده‌های نقاشی وجود دارد که سابقاً کشیش‌ها آنها را جلو صورت محکومین به مرگ می‌گرفتند تا آنها نتوانند سکوی مرگ را ببینند. جهش در تمام معانی آن. عجله و فرار به طرف ابدیت خدایی، ترک واقعیات روزانه با فکر و حواس کامل همه اینها پرده‌های نقاشی هستند که جلو چشم ما می‌گیرند تا پوچ را نبینیم. ولی در این میان کسانی وجود دارند که پرده‌ای جلو چشم آنها نیست و همه چیز را عیان می‌بینند. با آنهاست که می‌خواهم صحبت کنم.»

کامو منکر نیست که زندگی چنین اشخاصی که پوچ بودن آن برایشان مسلم است، بی‌معنی است. ولی او می‌گوید انسان باید آن قدر جرأت و شهامت داشته باشد تا با یک خردمندی واقعی بازی را ببرد. اصلاً عصیان کامو همین بازی خردمندانه است نه یک جنبش جنون‌آمیز.

«مسلم است که این پادشاهان (آنهايي که زندگي را آن طور که هست می‌بینند و پرده‌ای جلو چشم آنها را نگرفته است) بدون تخت و تاج و بدون سرزمین و قلمرو هستند. اما آنها این امتیاز را بر دیگران دارند که بر خیالی بودن و واهی بودن این قلمروها واقفند. این امتیاز پر ارج آنهاست. حقیقت این است که اگر بگوییم این پادشاهان دچار یک بدبختی مخفی یا خاکسترهای آتش‌های درون خود هستند مرتکب خطای محض شده‌ایم. از امید محروم بودن ناامید بودن نیست. شعله‌های سوزان دنیای خاکی خیلی بیشتر از عطرهاي بهشتی ارزش